

**مولوی قصه‌گو!**

دکتر نسرین ملک مرزبان فقیه، دانش‌آموخته رشته ادبیات فارسی در دانشگاه تهران و عضو هیات علمی دانشگاه الزهرا است. از وی تاکنون آثار متعددی ...

**الگوی داستان‌پردازی در مثنوی، قرآن است****مولوی قصه‌گو!**

دکتر نسرین ملک مرزبان فقیه، دانش‌آموخته رشته ادبیات فارسی در دانشگاه تهران و عضو هیات علمی دانشگاه الزهرا است. از وی تاکنون آثار متعددی در قالب کتاب و مقاله در حوزه ادبیات فارسی منتشر شده است، که از آن جمله است: «دنیای زنان»؛ (در قالب ترجمه از عربی به پارسی)، «وقت در تصوف ایرانی»؛ «محمود جواهری، شاعر عراقی»؛ «نقد هفت پیکر از دیدگاه زیبایی‌شناسی»؛ «دکتر فقیه رساله دکتری خود را با عنوان «شخصیت و شخصیت‌پردازی در مثنوی‌های عرفانی» دفاع کرده است. از همین رو به بهانه روز بزرگداشت مولوی، مصاحبه‌ای با وی درباره این موضوع و متمرکز بر آثار مولوی انجام دادیم که مشروح آن را می‌خوانید.

مولانا در آثارش بخصوص در مثنوی معنوی از داستان استفاده می‌کند. این داستان‌ها چه نقشی در آثار وی دارد؟

مولوی به رسم دیگر عارفان از تمثیل و قصه‌پردازی برای به‌باور نشان دادن مسائل ذهنی استفاده می‌کند. درست است که تمثیل از حجت‌های اقوی و اکمل به حساب نمی‌آید، اما شیوه‌ای است که کتاب‌های دینی بخصوص قرآن از آن در بیان مطالب خود استفاده کرده‌اند. مولوی خودش بیان می‌کند غرضش قصه‌گویی نیست بلکه او می‌خواهد مطالب معنوی خود را در این قالب بیان کند.

این حکایت نیست پیش مرد کار

وصف حال است و حضور یار غار

مولوی قصه می‌گوید که معنا را برساند نه این که به نوعی تنها حکایت گفتن و معناکردن باشد. خود مولوی نمی‌تواند این مقوله را متوجه خودش بداند بلکه می‌گوید آن کسی می‌تواند در ابراز معنا به وسیله قصه موفق باشد که حتما درگاه پاک الهی او را تأیید کند.

کی رسدتان این مثل‌ها ساختن / سوی آن درگاه پاک انداختن / آن مثل آوردن آن حضرت است / که به علم سر و جهل او آیت است

یا این که

موسی آن را عصا دید و نبود / ازدها بود سرّ او لب می‌گشود / چون چنان شاهی نداند سر چوب / تو چه دانی سر این دان و حبوب

اگر تمثیل یقین‌آور نیست، چرا مولانا از مثل استفاده کرده است؟

او معتقد است مثل، برای بیان مفاهیم و سرپاک الهی کمک می‌کند؛ بنابراین از مثل استفاده می‌کند تا مخاطب و عوام متوسط بتوانند به آن فهم کامل برسند. در واقع مثل مانند واسطه‌ای برای فهم کلام والای مولوی است.

این مثل چون واسطه است اندر کلام / واسطه شرط است بهر فهم عام

یا تو بنگاری تو حرف مثنوی / چون بخوانی رایگانش بشنوی

یا کلام و حکمت و سر نهان / اندر آید زغبه در گوش و دهان

در سر و رو در کشیده چادری / رو نهان کرده ز حشمت دلبری

اساساً مقصود این است که حتماً باید پوسته‌ی قصه را کنار بزنیم و حتماً باید به آن معنا بررسی و گرنه در این راه موفق نخواهیم شد و حتماً باید محرم راز باشیم.

گر نبودی رحمت نامحرمی / چند خطی از وفا وا گفتمی

گر تو خود را بشکنی مغزی شوی / داستان مغز نغزی بشنوی

داستان‌های مثنوی چه خصوصیتی دارند؟

این داستان‌ها زاینده ذهن بشر نیست و حتماً باید سرپاک الهی کمک کند تا درک شود. از سوی دیگر حتماً یک نکته الهی در آنها نهفته است و مخاطبی که می‌خواهد از آنها استفاده کند، باید خود را بشکند و مغز شود و از پوست خود بیرون بیاید تا با آن ارتباط برقرار کند. این هرمنوتیکی خیلی جدی است که مولوی مطرح می‌کند. یعنی بایستی متکلم، مخاطب و متن الهی باشد تا متن درک شود.

داستان‌های مولوی به لحاظ عناصر داستان چه وضعی دارند؟

ما باید انواع ادبیات داستانی را در تاریخ ادبیات خودمان بازبینی کنیم. اصولاً حکایت یک نوع داستانی خاصی است که در ادبیات عربی و فارسی وجود دارد و البته حکایت عربی به حکایت فارسی نزدیک می‌شود. حکایت ویژگی‌های خاصی دارد که از یک سو به قصه نزدیک می‌شود و از سویی دیگر به داستان یا داستان کوتاه. بسیاری از حکایات ما مبتنی بر دیالوگ‌هایی هستند که روابط استدلالی در آنها وجود دارد، بویژه در حکایات مثنوی این شیوه جدلی و دیالکتیکی میان گفت و گوکننده‌ها بسیار بالاست. به عبارت دیگر شما مجبور به تفکر و باز کردن پیچیدگی‌های داخل کلام شخصیت‌ها می‌شوید. بنابراین طرح قصه‌های مثنوی که به نوبه خود در منابع دست می‌برد و شکل معنایی خاصی به حکایت می‌دهد، یک نوع دیالکتیک پویا به دست می‌دهد که شما یک سو به نتیجه نمی‌رسید. برای مثال در گفت و گوی شیر و خرگوش، شما نه به جبر مطلق می‌رسید و نه به اختیار مطلق و هر بار که هر یک از اینها حرف می‌زنند، حس می‌کنید می‌توانید حق را به او بدهید و این روش با شکل قصه‌گویی قبلی تفاوتی اساسی دارد.

پیش از مولانا حکایات به نوعی حالت قصه‌وار و حالت کمرنگ علی و معلولی دارند، اما در حکایات مثنوی با شیوه استدلالی یک عارف یا روش خود مولوی و نه یک فیلسوف، شما با روابط علی و معلولی طرفید و قصه اوج دارد و شخصیت‌ها گاهی پیچیده می‌شوند و گاهی پویا و متغیر می‌شوند. ما می‌بینیم که حکایات مثنوی به داستان نزدیک می‌شود تا به داستان‌های جن و پری، در این قصه‌ها پی‌رنگ استدلال کمرنگ است، اما در حکایات مثنوی قضیه بنابر معنایی که مولوی می‌خواهد پیچیده‌تر و ترکیبی‌تر می‌شود.

داستان‌پردازی در مثنوی معنوی چه تاثیری پس از مولوی داشته و ما اکنون چه استفاده‌ای می‌توانیم از این داستان‌ها بکنیم؟

مولوی پیش از آن که یک شاعر باشد، یک عارف است. او برای معرفی نظریه هستی‌شناختی و دیدگاه‌های جهان‌شناختی خود به شعر و قصه متوسل می‌شود. عملاً او شعر و قصه نمی‌گوید که صرفاً شعر و قصه گفته باشد، در نتیجه حکایات مولوی بیان افکار و شناخت اوست. مولوی در بسیاری از پدیده‌های هستی‌شناختی تجدیدنظر می‌کند و شکل جدیدی به ما ارائه می‌دهد. مولانا از سویی در ابعاد ادبی و از باب شعر و شاعری و قصه‌شناسی و از سوی دیگر در بیان نکات هستی‌شناختی و شناخت‌شناسی بر جهان معاصر خودش تاثیر گذاشته است. شما هر ساله زائران بسیاری از اقصا نقاط دنیا را می‌بینید که متوجه قونیه هستند. نکته دیگر این که به همان نسبتی که مولوی مورد توجه است، از طرف برخی نظریه‌پردازان شرعی، مطرود شده است. امروزه نیز برخی از متشرعین با نظریات مولانا مخالفت‌هایی کرده‌اند.

نکته مهم‌تر از این اختلافات این است که این اندیشه توانسته است در جهان خود و بعد از آن تاثیر بگذارد. شما هر چه با آن مخالفت بکنید قابل حذف نیست و وجود دارد، شیرین است و جذابیت‌های بسیاری دارد. برخی از این جذابیت‌ها شاید برای جهان مدرن خوشایند نباشد و مثلاً استفاده نکردن از عقل معاش، دعوت به کنار گذاشتن بنیان‌های استدلالی در زندگی روزمره برای بسیاری مطرود باشد، اما از طرف دیگر نگاهی که به مرگ، زندگی، عشق، روابط میان اجزای هستی، جذب جزء و کل به شکل اتحاد ارواح دارد و ارادتی که به قرآن و احادیث دارد، قابل حذف نیست و در بسیاری از مکاتب فکری ما می‌توانیم به داستان‌های مولوی متوسل شویم و از آن داستان‌ها برای زندگی‌مان درس بگیریم.

به عنوان آخرین پرسش، شما گفتید از تمثیل در قرآن نیز استفاده شده است، نسبت مثنوی مولوی و قرآن چیست؟

امثال مولوی و حافظ بیشترین عنایتشان به قرآن است. قرآن منشا قصه پردازی های پراکنده مولوی است. داستان هان مولوی تو در توست، شکل قصه به صورت معمول شروع و پایان نمی پذیرد و گاهی آغاز قصه در دفتر دوم و پایان آن در دفتر پنجم است و دلیل آن این است که هدف قصه گویی نیست و ابراز معناست. این شیوه را شما در قرآن نیز می بینید. در قرآن قصه ها به صورتی بیان می شود که ابلاغ معنا کند، بنابراین همه عنایت و توفیق چه در شکل قصه گویی و چه در معناپردازی و معناداری از قرآن گرفته شده است که امیدوارم با دیده درستی به این آثار نگاه شود و از اسرار پنهانی و حکمت روحانی شان استفاده شود.

میثم قهوه چیان / جام جم